

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: هوادار پورتال

۱۲.۰۳.۱۰

تضاد به زبان ساده

به ادامه گذشته:

خصلت خاص دوجهت تضاد:

ما ضمن اینکه تضاد یا تضادهای خاص را در یک پدیده مشخص و به آن توجه جدی میکنیم باید در خصلت خاص دوجهت هر یک از تضادها هم دقت کنیم. اصول دیالکتیک ما را فرا میخواند که ضمن اینکه خصلت تضادهای جامعه خود را، که همین خصلت جامعه ما را از جوامع دیگر مشخص میکند، کشف و تحلیل کنیم، باید در خود همین تضاد خاص باز خصلت خاص دوجهت تضاد را نیز ارزیابی کنیم. چه اگر ما نتوانیم خصلت خاص دوجهت هر یک از تضادهای پروسه را آشکار سازیم به کشف دقیق ماهیت آن پروسه قادر نمیشویم. مثلاً اگر ما ندانیم که یک جهت تضاد خاصی که امروز در جامعه ما حاکمیت دارد روسیه امپریالیستی و جهت دیگر آن اکثریت عظیم مردم و نیروهای اجتماعی و سیاسی ضد تجاوز روس هستند، ما ماهیت جامعه خود را درک نکرده ایم و باز عمیقتر از آن اگر ما ندانیم که روسیه امپریالیستی که یک جهت تضاد خاص جامعه ما را میسازد چه ویژگی هائی دارد و سمت حرکت آن در کدام جهت است، آیا همسوی روند تکامل تاریخ است (ادعائی که بعضی ها میکنند) یا در جهت مخالف تاریخ و مسیر تکاملی آن، در اینصورت ما قادر به موضعگیری دقیق در پروسه حل تضاد جامعه نخواهیم شد و بعید خواهد بود هرگاه به انحرافات سازشی و تسلیم طلبانه مواجه گردیم. همچنان اگر ما جهت دیگر تضاد را نشکافیم و نیروی معین جای گرفته درین جهت را با ویژگی هایشان نشناسیم و متناسب با شناخت دقیق برخورد خود را نسبت به آنها عیار نکنیم باز هم به انحراف چپ روانه یا انحلال طلبانه خواهیم افتاد که این هم خیلی زیانبار است. لغزشهای بعضی از روشنفکران ما از عدم توجه به همین ویژگی جهات مختلف تضاد خاص جامعه است. برخی ها با طرح شعارها و عملکردهای چپروانه و پیش از زمان به تجزیه جبهه جنگ ضد تجاوزی کمک میکنند. که عملاً به سود جهت دیگر تضاد، یعنی روسها است. و یا برخی دیگر با عدم شناخت از ویژگی های اجزای یک جهت تضاد شعار های راست روانه مطرح میکنند که به انحلال شان میانجامد. برخی ها شعار های مقطعی را که بنابر الزامات

جنگ ملی مطرح میشود ستراتیژی پنداشته یا در تقابل با آن ناشیانه قرار میگیرند و یا برخی دیگر آنرا نهایت هدف خود قرار میدهند و باز هم به دنباله روی از جنبش خود به خودی می افتند.

بناء هر کس خواهد یا نتواند به علاوه وارد شدن به کنه تضاد خاص جامعه، در ویژگی های جهات تضاد نیز وارد شود و آنرا بفهمد، نمیتواند راه حل، شعار ها و طرح های متناسب به حل تضاد ارائه کند و به آن عمل نماید. لذا به انحراف چپ و راست که گاهی خطرناک است میغلند.

اگر يك كيميادان دريك تجربه کيمياوی نفهمد که در پروسه آيونايزيشن ionisation کدام عناصر رادیکال های منفی و کدام عناصر رادیکال های مثبت را میسازند و چطور ترکیب میشوند، یعنی خصلت هر يك از دو جهت تضاد را نداند، نمیتواند ترکیبی را به وجود آورد. او باید عناصر با ولانسهای متضاد که دو جهت يك پدیده جدید را میسازند بشناسد. این امر که دريك تجربه کيمياوی ضرورت است در مسایل بغرنج اجتماعی به شدت بیشتر ضرورت دارد. چه اشتباه دريك مسأله اجتماعی ممکن است به نابودی خیلی چیزها بینجامد، به خصوص در شرایط داغ موجود در کشور ما شاید به قتل عام منجر شود و یا به شکست جنبش بینجامد و خلق مارا به کام امپریالیستها و مرتجعین بیندازد. و این مصایب همه از عدم توجه به خصلت خاص تضاد و خصلت خاص هر يك از دو جهت تضاد ناشی میشود.

بناء باید برای پیشگیری از غلتیدن به همچو اشتباهات، دقیق و همه جانبه نگر باشیم. دیالکتیک تأکید میکند برای شناخت يك موضوع کلیه جوانب، کلیه روابط و واسطه هائیرا که این رابطه ها را به وجود میآورد با دقت بنگریم و مورد توجه قرار بدهیم. حال ممکن است به طور کامل نتوانیم همه جوانب قضایا را با کم و کاست آن به آن ژرفائی که لازم است ارزیابی کنیم ولی اگر مسیر سالم و همه جانبه نگری باشد، از دامنه اشتباهات ماکاسته شده و راه های حل ارائه شده از جانب ما معمولاً نتایج مثبت میدهد.

ولی عمدتاً روشنفکران جامعه ما به يك جانبه نگری عادت کرده اند. عده ای همینکه چند تا جوان احساساتی را در گوشه ای دیدند و در صحبت هائیکه معمولاً از حد چند تا شعار تند و تیز و چند تا نقل قول طوطی وار و درک نشده نمی گذرد همسویی نشان دادند، فوراً به این نتیجه میرسند که جامعه افکار آنها را پذیرفته است. و حال گویا شرایط مساعد برای پیاده کردن فلان ایسم و لیسم (که خود شان هم به عمق آن پی نبرده اند) به وجود آمده و روشنفکران باید دیگر به افکار مردم، به خوب و بدش، پشت پا بزنند و فلان شعار را بدهند و یا فلان شکل کار را بگیرند. جالب اینجاست که در شرایط داغ و خونین کشور ما خود این آقایان حاضر به عملی کردن طرحهای مبتدل و مندرآوردی شان نیستند. از پاکبازانی که در میدانهای رنگارنگ مبارزه مردم حضور دارند، عرق میریزند و قربانی میدهند، میخواهند که به میل این یاوه گویان عمل کنند. چه، آنها خوب میدانند که طرحهای خام و بچه گانه شان سرهای مجریان را برباد میدهد، و چه بسا که به قتل عام روشنفکران به دست نیرو های مختلف و حتی مردم بینجامد. لذا میخواهند هوی و هوس روشنفکرانه خود را با قربانی دادن دیگران ارضاء کنند و خود به غندی خیر بنشینند و باز هم از قربانیان شهید انتقاد کنند، که گویا طرح درست این نخبگان را نتوانسته اند درست پیاده کنند، لذا به اشتباه خود کشته شده اند. و این چه ناجوانمردانه و ناشریفانه است.

وقتی هم آنها را متوجه یکجانبه نگری شان بسازی و بگوئی که چندتا جوان احساساتی دنباله رو شما که شمارش از انگشتان دست هم تجاوز نمیکند کل ملت نیست و نظر شما و آنها به تنهایی تفکر جامعه را نمیسازد، لطفاً بروید داخل جامعه و از میلیونها انسان حداقل به شیوه منطق تمثیلی نمونه فکری بگیرید (از برخورد دیالکتیکی که عاجز اند) و بعد احکام تانرا کمی جامع تر و همه جانبه تر صادر کنید. اولاً که از رفتن در میان مردم میترسند، دوماً هم

در چانتۀ شان برای نفی مردم چند کلمۀ شسته و روفته هست که با نشخوار آن به نفی مردم میپردازند. به اصل انقلابی “از توده به توده” کلاً باور ندارند. همیشه به اصطلاح از بالا گز میکنند و زحمت کارشاق توده ای و جمع آوری نظر مردم و تنظیم این افکار و جهت دهی مردم به سمت حرکت سالم، اصلاً برایشان قابل تحمل نیست. وقتی ما برایشان توضیح میکنیم که فاصلۀ عمیقی را که اشتباهات سبک کار گذشته برخی ها بین روشنفکر و مردم به وجود آورده باچه مشکلاتی در عمل کم کرده ویا از بین برده ایم، جریان عمل ما برایشان افسانه جلوه میکند. اینکه رفقای ما با ابتکار و تدوین اشکال مختلف کار توانسته اند با استفاده از کار پوششی شان با توده ها در آمیزند و درسنگرهای مختلف نظامی و سیاسی جلودار حرکت توده ها شوند برای شان باور نکردنی است. اینکه رفقای ما توانسته اند با کار پوششی شان در هر ستیج و با استفاده از هر تریبون ممکن افکار و نظرات شانرا به مردم بگویند و اجازه ندهند که اخوان در درون سنگر های مردم به طور انحصاری نظرات خودش را تحمیل کند، برای روشنفکر خیالپرداز باور کردنی نیست. او باور نمیکند که روشنفکر انقلابی در جبهۀ جنگ ضمن تفنگ زدن توانسته است با بلندگوی هم جنگ را رهبری کند و هم افکارش را به مردم تبلیغ کند. او باور نمیکند که اسیران جنگی اعتراف کردند که شصت فیصد زیر تاثیر تبلیغات بلندگوی رفقای ما وچهل درصد زیر فشار نظامی سلاح شان را بر زمین گذاشته اند. برای او مفهوم نیست که رفقای ما توانسته اند با استفاده از کار پوششی شان ده ها هزار نفر را در جبهه و پشت جبهه در مساجد و تکایا و راه پیمائی ها زیر تاثیر سخنرانی های خود بگیرند و به تأیید خود بکشاند و . . . روشنفکر جدا از مردم فقط یکجانبه، خود و همفکران محدود خود را میبیند و مبتذلات پنداری خود را نشخوار میکند و برای توجیه خود سیلی از اتهام و لاطانات را بر سر و روی جنبش خونین مردم و مبارزان پاکباز همسنگر مردم میریزد و خودش نیز به حاشیه پرت میشود.

نوع دیگر یکجانبه نگری اینست که عده ای با به دست آوردن چند میل تفنگ و در نهایت با آزاد ساختن يك قریه یا يك ولسوالی گمان میکنند که کل کشور را فتح کرده اند و به حاکمیت سرتاسری رسیده اند. اینجاست که مست از “جرعۀ” پیروزی اطراف خود را نمی بینند. مناسبات شان با نیروهای اجتماعی، سیاسی و نظامی دیگر مخدوش میشود و آنچه را باید مراعات کنند، نمیکنند. اینها نیروهای دیگری را فقط در محل خود، که احياناً ضعیف هستند، میبینند ولی با ریشه های اجتماعی شان با سازماندهی مسلح سرتاسری شان در کشور و با پشتوانه های خارجی شان در نظر نمی گیرند. اینجاست که هوای خلع سلاح آن گروه و یا اخراج گروه دیگر از محل و منطقه همجوار و یا احياناً پیاده کردن طرحهای بلند بالای پیش از وقت و . . . به سر شان میزند. اینجاست که از یکجانبه نگری فاجعه برمیخیزد، جنگ به چند جناح آغاز میشود. کشتار، ویرانی و دربردی و . . . محصول آنست و سرانجام نیروئی که نمیتواند در همچو جنگی خود را تأمین کند روشنفکر است که باید یا منطقه را ترك کند و یا احياناً به تسلیم طلبی در غلند. رفقای ما باید بکوشند که دچار همچو لغزشهای خطرناک نشوند و اجازه ندهند هوی و هوس روشنفکرانۀ عده ای، تمام زحمات و رنج های ما را برباد دهد و رفقای پاکباز و جانباز ما را شکار دشمنان رنگارنگ بسازد. اخوانی ها و نیروهای ارتجاعی در درون جبهات و روسها و خلقی – پرچمی ها از بیرون میکوشند که چنین وقایعی را دامن بزنند و هدف مشترك شان زدن و طرد نیروهای انقلابی از جبهات و از بین مردم است. ما باید تمام این قضایا را همه جانبه در نظر بگیریم و متناسب با طرح های تدوین شده از اشکال متناسب کار استفاده کنیم. کار انقلاب کار عجله نیست که ظرف مدت کوتاهی آدم بتواند تمام اهداف انقلابی اش را پیاده کند. راه انقلاب طولانی و مشکلات سد راهش هم فراوان است. حوصله مندی، همه جانبه نگری، اصولیت و هُرمندی در تحقق اشکال کار و . . . ما را به اهداف مان نزدیک میسازد که باید به آن چسبید. ما تحلیل های دقیق روشن در نوشته های مختلف سیاسی، نظامی در جبهات گوناگون و

نحوه برخورد با هر يك و اشكال مختلف كار نظامی، سیاسی و فرهنگی آموزشی داریم. رفاء باید متناسب با آنها عمل کنند و با مطالعه بیشتر دیالکتیک منطبق با شرایط عینی جامعه آنها را غنا بخشند و قدم به قدم برای پرابلم های جدید، راه های حل جدید ارائه کنند. من تکرار میکنم با انبار های اسلحه بدون فهم دیالکتیکی جامعه خود، بدون داشتن يك دید روشن از تمام جوانب قضایای جامعه، بدون داشتن تئوری انقلابی رهنما، بدون تشکیلات منضبط هدایتگر و بدون عملکرد ماهرانه و جسورانه هیچ کس نمیتواند افغانستان را آزاد کند و در جهت رهایی کامل از ستم و ستمگر سوق دهد. لذا باید برای رهایی از تجاوز، هنر همراهی با تمام نیروهای ضد تجاوز را تا طرد تجاوز یادگرفت و عملی کرد. برای ایجاد تشکیلات رهبری کننده (حزب) باید با تمام نیروهای همسو و همجهت از نظر فکری، دور از گروه گرایی، محلی گرایی، شخصیت نمایی و شخصیت زدائی و... صادقانه تلاش و خودگذاری کرد (درمورد چگونگی روابط بین نیروهای جبهه ای ضدتجاوز و روابط نیروهای انقلابی و نحوه همکاری ها، تشریحات و مثالهای مفصلی در نوار بود که بیشتر مسایل عملی و رهنمود برای کادرهایی بود که به جبهات و ساحات کار میرفتند، درینجا آنها را نیاوردیم).

ما گفتیم برخورد دیالکتیکی میطلبد که در جریان تکامل تضاد دريك پروسه باید ارزیابی ما در سرتاسر پروسه و مراحل مختلف تکامل ادامه پیدا کند، چه مراحل مختلف شیوه حل جدید را میخواهد که ما باید آنرا از نو طرح ریزی کنیم و به عمل در آوریم. درین مورد مثالی میزنیم:

وقتی سرمایه داری آزاد در جوامع معینی مسلط شد و بورژوازی لیبرال به طبقه حاکم مبدل شد هنوز دريك پروسه رشد موزون تکامل میکرد. مارکس با تحلیل عمیق همان شرایط ویژه و در همان مقطع تکامل تضادها، انقلاب جهانی سوسیالیستی را مطرح کرد ولی عمرش اجازه نداد که مراحل بعدی تکامل ناموزون سرمایه داری لیبرال را ببیند و با ارزیابی آن در سرتاسر پروسه رهنمود بدهد. مارکس مُرد ولی سرمایه داری لیبرال به رشد و تکامل خود ادامه داد و به مرحله دیگری از رشد که سرمایاداری انحصاری یا امپریالیسم است، رسید. این مرحله ویژه تکاملی تضادهای ویژه ای را باخود دارد و مناسبات جدیدی را در سطح جهان آفریده است. سرمایه متمرکز شده است، به انحصار گروههای معین به نام کارتل ها، تراستها و سندیکاها سرمایه داری درآمده است. حال دیگر به بیرون از مرزهای کشور خود بازاریابی و سرمایه گذاری میکند، در داخل جوامع دیگر گروه های انگل بورژوازی کمپرادور را به نمایندگی خود برای تأمین منافعتش به وجود آورده است و... خلاصه در سطح جهان تضادهای جدید و مناسبات جدیدی آفریده است.

اگر مارکسیستها مطالعه شان را در سرتاسر پروسه رشد و تکامل پدیده ای به نام سرمایه داری ادامه نمیدادند و دُگم و تغییر ناپذیر اندیشه های مارکس را میپذیرفتند، باید انتظار انقلاب سوسیالیستی جهانی رامیکشیدند و دست بر روی دست میگذاشتند. ولی آنها اینطور نکردند، چون دیالکتیک را پویا، زنده و تکاملی میدانستند، به ارزیابی دیالکتیکی مرحله جدید تکامل سرمایه داری اقدام کردند. لنین به کشف قانونمندیهای این مرحله تکاملی سرمایه داری قادر شد و آنرا مرحله امپریالیسم خواند و متناسب با تضاد های جدیدی که از این مرحله رشد سرمایه داری به وجود آمده طرح انقلاب در يك کشور، در نقطه ضعیف امپریالیسم را داد و علی رغم جار و جنجالهای دگماتیست های زمانش به آن عمل کرد. اینجاست که مارکسیسم به بُن بست نرسید و به لنینیسم یعنی مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب های پرولتری تکامل کرد.

لنین هم از جهان رفت، ولی تکامل ایست نکرد. مگر میشود رشد و تکامل پدیده هایی را که مستقل از اراده انسان عمل میکنند متوقف کرد؟ متافزیک میتواند چنین پنداری بکند و پدیده ها را بدون تغییر و ساکن بیانگارد، ولی او هم فقط می

انگارد و می پندارد، نه اینکه واقعاً بتواند تکامل را متوقف سازد. اما دیالکتیک واقعیات را، تکامل را قبول دارد و به آن برخورد لازم میکند. لذا قبول دارد که امپریالیسم هم رشد میکند. فاشیسم محصول تکاملی امپریالیسم است. امپریالیسم که برای بازاریابی به بیرون از زادگاه های سرمایه دست دراز کرد وساحات مختلف سرمایه گذاری را گروه های مختلف سرمایه دار در انحصار گرفتند. لذا برای استعمار بیشتر خلقهای جهان و به دست آوردن سود بیشتر امپریالیست ها جهانرا به مناطق تحت نفوذ گروه های معین انحصاری تقسیم کردند. گروههای معین امپریالیستی در لحظات خاص از تکامل شان مناطق نفوذ بیشتری را خواستار بودند، اینجاست که مسئله تقسیم مجدد مناطق تحت نفوذ امپریالیستها به میان میآید تا با جنگ و با زور مناطق بیشتری از جهان را زیر سیطره بگیرد و جنگ جهانی دوم را بر پا میکند. فاشیسم به سرعت اروپای شرقی را میبلعد و پای تجاوز به کشور منحصر به فرد سوسیالیستی در جهان یعنی به شوروی ستالینی دراز میکند. استالین و خلق تحت رهبری اش از کشور سوسیالیستی شان سرسختانه دفاع میکنند، کشورهای امپریالیستی فرانسه، انگلیس و امریکا هم که منافع گروهی خود را با حرص و ولع و زورگوئی فاشیسم از دست داده و آنرا خطری برای خود میدیدند نه تنها به او کمک نکردند که جبهه دیگری علیه او گشودند. فاشیسم زیر ضربات کوبنده استالین و خلق تحت رهبری اش خورد و خمیر شد و استالین از شکستن محاصره مسکو و استالینگراد تا برلین پیشرفت. فاشیسم شکست خورد، اما امپریالیست ها که قدرت شوروی ستالینی را دیدند. در صدد تخریب بیشترش برآمدند. استالین که به ترمیم شکست و ریخت آثار جنگ مصروف شد، مبارزه طبقاتی در درون جامعه و درون حزب و احیای سرمایه داری را ناچیز گرفت، چندی بعد که از جهان چشم پوشید امپریالیستها توانستند از زمینه های مساعد احیای بورژوازی در حزب و کشور شوراها بهره بگیرند و آنرا به وسیله نمایندگان بورژوازی که در رأس شان خروشچف قرار داشت به بیراهه ببرند و بورژوازی در آن کشور به قدرت برسد (در مورد سقوط اتحاد شوروی سوسیالیستی به رویونیسم و از آن به سوسیال امپریالیسم، روزهای قبل در بحث شناخت صحبت کردیم که تکرارش زاید است)، رویونیسم در آن حاکم شود و از آن به سوسیال امپریالیسم تکامل کند.

سوسیال امپریالیسم نوع دیگری از تکامل امپریالیسم است و با وجود خود، با تکامل خود و با عملکرد خود در جهان تضادها، تغییرات و تحولات خاصی را آفریده است که باید در نظر گرفته شود.

مارکسیست - لینست ها این ویژگی ها را ارزیابی کردند و به این نتیجه رسیدند که با تکامل امپریالیسم به فاشیسم و بعد به سوسیال امپریالیسم عصر ما وارد عصر امپریالیسم انقلابات پرولتری و انقلاب های آزادیبخش ملی شده است و لذا نه تنها انقلاب درکشور های ضعیف سرمایه داری که در کشورهای نیمه فئودالی - نیمه مستعمره نیز ممکن است. این انقلاب باید از انقلاب دموکراتیک نوین عبور کند تا زمینه ساز گذار به سوسیالیسم شود. این کشف و این افتخار از مائوتسه دون است و لذا حق دارد که بگوئیم مارکسیسم - لیننیسم نیز به مائوتسه دون اندیشه تکامل کرده است.

با تجاوز سوسیال امپریالیسم به کشور ما باز درمناسبات جهان تغییراتی به وجود آمده است. سوسیال امپریالیسم با این تجاوز، همچنانکه در کشور ما تضادهائی را جابه جا کرد و مناسبات جدیدی در جبهه گیریها به وجود آورد و جامعه ما را به تحول منفی به کشور مستعمره کشاند در سطح جهان نیز جبهه گیری های جدیدی به وجود آورده است. انقلابیون افغانستان باید این ویژگی ها را ارزیابی کنند، از مناسبات مساعد جدید بهره گیرند و به تضاد ها و پرابلم های جدید راه های حل جدید ارائه کنند.

هم اکنون خلق افغانستان در خط مقدم نبرد همه جانبه ضد سوسیال امپریالیسم رسالت بزرگ تاریخی را بر دوش خود حمل میکند. اگر خلق ما ازین آزمون بزرگ سربلند بیرون شود- که می شود-، اگر انقلابیون افغانستان با تحلیل درست تمام جوانب تضادها در سرتاسر پروسه مبارزه ضد تجاوزی عمل کنند، حق دارند به مثابه پیش آهنگ مبارزه ضد سوسیال امپریالیستی درجهان به خود افتخار کنند و افغانستان را مهد و گهواره انقلاب ضد سوسیال امپریالیستی درجهان بسازند همانطوریکه در عصر امپریالیسم پرولتاریای روسیه پیش آهنگ انقلاب پرولتری و روسیه مهد انقلاب شد. امروز در عصر امپریالیسم (وسوسیال امپریالیسم)، انقلابات پرولتری و عصر جنبش های آزادیبخش، خلق و کشور ما این افتخار را کمائی میکند. به امید این افتخار بزرگ به پیش میرویم.

در ساحة طبیعی هم میبینیم که علوم با درک يك مرحله از تضاد های طبیعت ایست نکرده اند، بلکه رشد و تکامل پدیده های طبیعی را پی در پی به ارزیابی گرفته اند. مثلاً در گذشته برای بشریت درکل و همین حالا برای عده ای زیادی پیدایش و انهدام ستاره ها در حدود افسانه بوده و هست. بشر با معلومات محدود و معینی که از تضاد های طبیعت داشت و با درک سطحی اش از تعاملات درونی این تضاد ها تصوراتی در مورد پیدایش و انهدام ستارگان داشت که خیلی ناقص بودند و برخی هایش خنده آور. ولی انسان به عنوان يك موجود طبیعی تکامل کرد و شناخت و تحقیق و تدقیق او نیز ایست نکرد، قدم به قدم و پا به پای تکامل طبیعت خود را تکامل داد و به پیش رفت و به پندار های قبلی اش توقف نکرد. در سراسر پروسه تکامل طبیعت، من جمله در کیهان، در هر مقطع مشخص مطالعات خویش را عمیقتر ساخت و به نتایجی دست یافت که امروز میتوان آنها را تئوریهای مَدون علمی نامید. امروز علوم کیهانی و نجوم به اثبات رساندند که تاثیر تکامل نیروهای جاذبه و دافعه یکی از سرچشمه های مهم جریانات متنوعی است که در فضای کیهان صورت میگیرد. امروز این علوم به کشف ویژگی های مراحل تکامل این جریان (یا تضاد) دست یافته اند و ثابت میسازند که درجائیکه نیروی دافعه غلبه دارد و جهت عمده تضاد را میسازد، ماده و انرژی دچار پراگندگی میشوند و ستارگان روبه خاموشی و انهدام میگردانند. ستاره هائی به خاموشی و تجزیه میگردانند، علتش راهم مشخصاً غلبه نیروهای دافعه میدانند. بالعکس در آنجا که نیروی جاذبه غلبه دارد، ماده و انرژی متمرکز میشوند، تراکم میکنند و در نتیجه این تمرکز و تراکم و غلبه نیروی جاذبه، ستارگان جدید به وجود میآیند.

ببینید مسأله ای که زمانی تصور و پندار و تخیلی بیش نبود به چه نتایج علمی از تحلیل تضادها و روابط اضداد رسیده است. در سطح جامعه خود ما هنوز هم در این رابطه نظرات عجیب و غریبی وجود دارد. چنانکه در گذشته ها بعضی ستارگانرا نوراودانی میپنداشتند، عده ای هرستاره ای را به شخص معینی نسبت میدادند که با مرگ آن شخص ستاره اش نیز یا می افتاد و یا خاموش میشد!! و یا اینکه ستاره ها را چراغ های آسمان های متعدد میپنداشتند و...

امروز در نتیجه تکامل علم و دست یافتن به دیالکتیک طبیعت، قادریم مسایل را در مقاطع معین تکامل بشکافیم، ارزیابی علمی کنیم و تضاد های شانرا با روابط متقابل آن کشف کنیم و با رسیدن به نتایج علمی به افسانه سازی و پندار باقی پایان دهیم. چنانکه از مطالعه يك زوج تضاد یعنی نیروی دافعه و جاذبه به نتایج اصولی در کیهان رسیدیم و حقایق را در آن دور دست ها دریافتیم.

ادامه دارد